



والحمد لله رب العالمين حمداً يروا في نعمه لي كما في مزجه حينئذ تقدر على
 أن كتاب دعائه عليه السلام كما في هذا الموضع ما ذكرناه في كتابنا من كلامه
 في دعاء اجازات بعين لفظه من قوله بركت لك ثلاثين سنة بعد المبعوث
 صلى الله عليه وسلم أن كان حمله سائر المشقات ومخاضها من أن يدرجها اجازات
 مطافه التي به كاد وعلايها ناعداً إذ كلفه الله تعالى في أعلا دعوات الجنات
 جهنم أنبات وجهت إلى حالات عايات بديعيات إذ هي اجازات وسيد
 نظير مطافه مشرف قدوم ودعاه على أنه ود على الخصم من سادات واهم
 مقف شرف وعرب خدمه على علمي علي رحمه الله من مولانا شيخنا
 عبد الملك والسديت والديك الوطاه محمد بن يعقوب لغرضه أي أبا دي علي
 الله شافع بعد أن مطافه قدوم واجازات في شرفه وقدوم واستدائه
 في الزمان تأخلى لقصات الاستلا على علمه الشريف والسديت والديك السديت
 السديت بن علي الحنفى على الله تعالى شافع في الدارين بعد أن قدوم
 مطافه شيخنا وسيدنا وإمامنا شيخ الاستلا وأعظم أقطاب علمائنا
 في العالم محمداً والبيت الحرام بعين الملك والسديت والديك السديت
 بن محمود العمري على الله تعالى شافع قدوم على أبا نعمه رضي الله عنه قدوم
 اجازات قدوم ودعائه وسيد شافع قدوم على شيخ الاستلا أعظم مقف علماء
 الدين والعلم مولانا قطب الملك والديك عبد الله الديلمي على الله تعالى شافع
 اجازات قدوم ودعائه مشرف قدوم على شيخ شافع المسلمين عبد الملك
 والسديت والديك عبد اللطيف السديت على الله والرحمت والعقربان وأبا
 قدوم ودعائه مشرف قدوم على سيد مشرف قدوم على العلي والأخضر في
 الزمان على الملك والديك محمد بن علي السديت بن جاجو في جنات أهل السلام
 ارشاد أوست على الله تعالى شافع واجازات قدوم على حذاه الله



۴۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب سیره حضرت رسول (ص)

مؤلف

موضوع

۷۴۲۸۸

۵۸۰۰

بازدید شد

۱۳۸۲

۷۰۵۴

۲۹۱۵

ملفوظات حضرت مولانا
۲۹۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين حمدنا ربنا في نعمه ليكن في ميزانه جنته تقديركم مؤلف
 ابن خطاب رحمه الله عليه كبروا اسمكم كلفوا ابن جهمه ما وجدنا قهرا كلفا وركبا
 ومن دعا اجازات به عين لفظه من كل آو دة يرتكها فاذن شوق سيد المولى
 سلك الله عليه وسلم تارة من حله سائر صفات وخالص برهوت ايد حجت اجازات
 مطالعة ايد برهوت وعلماي تاعداد انهم الله تعالى في اعلا حجات اجازات
 جنت اثبات وبحث ابن حلال ما قيات برهوت اذها اجازات وسيد
 نظير مطالعة مشرف منموده تده من كل آو دة على الحضر صل ساد واعد
 مفق شرق وعرف خدوم علماي عديت وعلمهم الخدمين مولانا وشيخنا
 محمد الملت والتمهت والديت اوطاهر محمد بن يعقوب جليل لغز وبن ابا دوي
 الله شانه بعد اذ ان مطالعة منموده واجازات فزشت ومخدوم واستاد الانبياء
 في الزمان تافهت لقصات الا سلا مرعلاه الملت والتمهت والديت احمد بن
 اسمعيل بن محمد الخنجر على الله تعالى شانه في الدارين بعد اذ ان جنت رتب
 مطالعة شانه وسيدنا واما ما شانه الا سلا مرعلاه الملت والتمهت والديت احمد بن
 في العالم مفقدهم والبيت الحز امر عين الملت والتمهت والديت احمد بن
 بن محمد العمري على الله تعالى شانه منموده على انما يقسمه وفي الله عظيم وسيد
 اجازات منموده وحكم مشرف شانه عطا الله عليه الا سلا مرعلاه الملت والتمهت والديت احمد بن
 ابن والتمهت مولانا قطب الملت والديت عبد الله الديبالي اعلى الله تعالى شانه
 اجازات منموده وحكم مشرف شانه عطا الله عليه الا سلا مرعلاه الملت والتمهت والديت احمد بن
 والتمهت والديت عبد الله اللطيف شانه عطا الله عليه الا سلا مرعلاه الملت والتمهت والديت احمد بن
 منموده وحكم مشرف شانه عطا الله عليه الا سلا مرعلاه الملت والتمهت والديت احمد بن
 انما من عمل الملت والديت محمد بن علي المشرف به حجاجه كبريات اهل اسلام
 ارشاد اوست اعلا الله تعالى شانه واجازات منموده بغير جذا هم الله
 في الدارين بعد اذ ان شانه كد ترويه اطراف برودند اميد وادير كبريات
 خدای تعالی بالانان تقمهای بیاد برسد واین کلمه حایک را بدعاي حیه با و کند
 باشد که حق عز و علا به لطف و حکم و رحمت خود به مؤلف و مؤلفه و



۴۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: سیره حضرت رسول (ص)

مؤلف: _____

موضوع: _____

۷۰۵۴

۲۹۱۲

بازدید شد

۱۳۸۲

۷۴۲۴۸

۵۵۰۰

مجلس شورای ملی

۲۹۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين محمد آية الله في العالمين في هذه الحجة النبوية
 آية الله عليه السلام في هذه الحجة النبوية ما وجدنا في كتابه من
 دين ودر اجازات بعين لفظ ودر آیه ودر حدیث که در کتابه از
 سلا الله علیه و سلم تا ان جمله سائر نبیها و خاص بر او آید جهت اجازات
 مطالعة این کتاب و در علمای نامدار که به الله تعالی فی اعلا درجات اجازات
 جهت اثبات و محبت این حالات عالیه بر بركات انچه اجازات دینیه و
 نظر مطالعة مشرف قدوس و در علمای او در علم الحقیقه و سائر
 معنی شریف و عربی و علوم علمای عرب و علم شیخ الحرمین مولانا و شیخنا
 عبد الملك و الشرفی و الدین اوطا هر چند بنی بر حق و جلیل القدر و فی آیه
 الله شانه بعد از ان مطالعة قدوس و اجازات و فوشت و قدوم و سائر آیه
 فی الزمان تا بحال هفتاد الا سلام علیه السلام و الشریعت و الدین است
 اسمعیل بن علی الحنفی علی الله تعالی شانه فی الدارین بعد از ان چند
 مطالعة و شیخنا و سیدنا و امامنا شیخ الاسلام اعظم اقصی و اکمل علمای
 فی العالمین و شیخنا و الدین امیرین الملك و الشریعت و الدین سید
 بن محمد الهادی علی الله تعالی شانه و در علم علی آیه الله علیه و سلم
 اجازات قدوس و در حدیث مشرف شد عطا الله شیخ الاسلام اعظم
 الهی و البکر مولانا قطب الملك و الدین عبد الله الدیوبی علی الله تعالی شانه
 اجازات قدوس و در حدیث مشرف شد عطا الله شیخنا شیخنا شیخنا
 و الشریعت و الدین عبد الله الطهوف شریعی علیه الصلوة و العزیزان و اجازات
 قدوس و در حدیث مشرف شد به مطالعة سید محمد مرتضی الهامی و الا فاضل فی
 الزمان سید الملك و الدین محمد بن علی المسنن به حجاج که فی اوقات اهل اسلام
 او ساد و است اعلا الله تعالی شانه و اجازات قدوس و بهیچ چند هم الله
 فی الدارین بعد از ان شیخنا که در حدیث اطراف بر کوفه امین و ادب و شیخنا
 خدای تعالی با اذن تقهاری بیاد برسد و این کلمه خایک را بدعا می بیند
 باشد که حق و علا به لطف و کرم و رحمت خود بر مؤلف و نویسنده و



کتابخانه مجلس شورای ملی

محمد سیره حضرت رسول (ص)

مؤلف

موضوع

۷۰۵۴

۲۹۱۶

بازدید شد

۱۳۸۲

۷۴۲۴۸

۵۵۰۰

تاریخ فهرست شده

۲۹۱۶

هذا الكتاب من اجازة
صلي الله عليه وسلم
قدرة زلل احمد الله
سنة ١٢٠٠

۷ وشتاق

و سنان کنه یار یکی کوید استودع الله و دیک و اما تنیک بخواستم عک و اسنان
و در جای کوید و حفظ الله و لغنه و ذاقه القوی و بیل نر ان خاف بیرون و در
نار کزاد بعد از سلام این دعا کند اللهم انت الصاحب فی السع و انت الحفله
فی الامل و المال و الولد احفظنا و ایاهم من کل اثم اللهم انی فی السع ضعیف
لیر و القوی من الکل الصالح ما فی حق من مدبر ما فی فکر من ذم الیر
فیما لله تحت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله و چون بر یک پا برود
بگوید بسم الله و الله اکثر سبحان الذی یخیر لنا هذا و ما کنا له مقدرین
و اما انی ذلتا لعلو کون و در عماره ذکر و فکرت خاوند مشغول باشد
و بعد از سخن دل خود را بد و درین صحرا و کوها در حقش و در احوال و در
و شمشه و در اصناف جانها ان قدر می کند و در ان تکی و فکری می کند و ان
هر یکی معنی حاصل میکند ان زمان قدر با قدر و کند و کوید و هر خاست
این قدر مخلوقات برادر و در هر صیبا بر آب است که قطره باران را در
خیل در جویهای سر میا بدید که من بین ان هر چه دیکم و در او هست من بین او سرم
خروج از این صراط مستقیم بدید صدف که در کافیه و در هر نیای رسا بدید کار
نشدن از سر و زوای شاه و ان تا این سالک راه تحقیق مقام منای مخصوص رسد
سوی می بقای و صدقش را ندید و این براد که بدید ظاهر اکثر نمود ارباب در هر قیاس
در عقبات این راه عقبات آن طریقی تغیر نماید پس هر وقت که خوفی واقع شود
آیه الکبری و شهد الله و قل اعوذ و دهانه بخواد و این دعا بخواند اللهم
انی اعوذ بک من شرجع اللذی و الضم و انحر اضم من انی نعم علیما
او ان یطع عذراک و من شادک و لا اله الا الله و باید که هر شرف و شکر
تقصیر نماید حق کند احبنا و ماوات و بدیاریت ایشان و در چون با حرام
گاه رسد هر ارض سنن نیا صاید و لیکم کوید و چون قدم در زمین
صد مصلحت کوید اللهم هذا امرک و انتک فخر من علی التاویع منی من
عذابک و فرعونیت علیک و اجعلنی من اولیاءک و اهلل علیک و جنت
کمید بدید که بدی الله و هذا الیه ثم یأ و انیفا و یضغیا مهاجرت و در

غنی ، فخر
۶

[illegible]

در کف پیچیدن بقیات دستان عقبات آخرت یاد آید و با بدکردن در آخرت
تجلی است که علی بن حسین علیه السلام چون اجرامی بت و تله او نهاده شد و ان شاء
سبح و تعالی بیک غیر است گفت کشتن بیک چو بیکو گفتی ترسم که اگر بیک
مبادا تو بیک و لا سجد بیک چون این بیک از شتر هم افتاد و در جوی شد و این
کشتن است که در آنجا بود اما در جوی افتاد و در جوی افتاد و در جوی افتاد
یا دشتی که در دهر یک حاجتی دادند با شد که نظری کنند و حاجت خود بگویند و گفتند
بنا بر صفا و صوره مثال خندان در خانه یاد آید است که ای بند و صبر و خشنود و صبر
که این برای ایشان شفاعتی کند و امیدوارم که اجابت کنند و بر ایشان نظری کنند اما
و توفیق یافت بر صفت ثبات ماند که هر خود و قی و مایه و هر نفس بر تالی او را از خانه
و متوجه و میان سر و و قبول و در هر یکی از این احوال بی اسرار است اما هر کسی بخت
میرسد و چندی از آن بختی که بخت برین بدین و تفکر یا بدکردن و بیکار آخرت مقول
بر و امید بر بخت بی نهایتی که تعالی باده است **فصل ششم** در بیان آنست که
چرا در دنیا این راه توکل است و تقوی که تعالی فرموده و حق از آن است که
توکل از این است که تعالی الله همه که سالی هر یک چه که در دین و دنیا بخت
و سیدم کلای و بدیده که در آن دهرها در صفا رواست و بی دقت من از عفت
او در شتر این اثر و سیدم در آن خیر ابر و دقت من بر بدین مردی را و بدین خفت
کلاغ بر سینه داشت و در آن راه میزد و در دشت املی نهاد چون طوطی
داد و بیک بر دشت و در حال با آن آید و همان بر آب کرده بود و در همان او کرده و
بر دشت من پیش آن شخص دین و سلام کردم و احوال او پرسیدم گفت مردی که
و در بان من اگر نه و مال و مال من را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
سرد و در دشت بطلان شدم گفت با وجود انا و کشته است عجب بطلان ادا
من مضطربم که با دین من تعالی این کلاغ را بجا میسزد و در دین و دنیا را میسزد
ی و در دین او را بیکدم و با خود و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
بر خدای که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
عجب سالی که بخت چه که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد

بنام

و با کسی که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
بیت او خالص بود و تعالی کا و دوی ساختی بختی رفت و در دنیا را میسزد
مستحق بود تا نگاه در جهان افتاد چون بخت با خود آمد خود را در دنیا را میسزد
نکستن بیک در آنجا بود اما در جوی افتاد و در جوی افتاد و در جوی افتاد
چون صبح روشن شد با فدا افسر سید نصیر علی او بی که بیدار بیدار و در دین و دنیا را میسزد
چاه بجای گفت ای نفس ترا آن بدید من یک سر موی از توکل بجا و دین و دنیا را میسزد
کس از فدا رفت بر سید که گفت این چاه در دین راه بیکوست بعد از آن سر آن چاه را
عکس رفت او چندی بخت و بیکس تمام دین بخت و ایشان بر بخت و در دین و دنیا را میسزد
تا که دیگر غیب شد بولی غلبه در آن بر دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
شب اول کوه است حال غیبت و آن و لا عنی بر با بی کن و نیکو این بخت را بخت
بناس که سلمان از دشت و دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
خدا ای دانه اگر بر این اصیت این در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
بلا ی چاه بخت نظر که در آن راه او بدید و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
فی السماء بدید نظر که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
بیت و دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
برای بخت که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
خلاصه که این بخت که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
چون پیدا و دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
بیت و دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
چون تو بختی بختی که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
نظر بر کافه بختی که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
کس غایت نیکو آن باشد که بختی که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد
بخت چون سخن او رفتی شید گفت انت بیکر الا بختی که در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد و در دین و دنیا را میسزد

خود را که حاکم داشت بر نهانی پنج جین هفت پس این اسم بر پنج کس بنامید بکت با
 پنج جین بدان اسم مشهور شد پس با وی قتل خاص داشت و بی سوالی که در کتب
 پیش آن خانه پس و آن گفته به نیت پنج جین بود و اما در اصل او است که
 پنج کس گفت جز آنکه الله این یکدیگر برین قتل با یی در میان خواجه قضا و تصدیق
 گفت تو قتل نویی و کراست خاد گفت او را در میان قتل پیش فلان کس بر و بگویند
 خود را برین شخص خای خاد گفت کس را پیش کس بر و گفت پنج جی باید یا خود را بدین
 و برخواست و بر با هم بکای خود را کشید و نظر کرد با هم وی بیدار بود و نه و سه بار
 با هم بجای بست پس با هم آن پنج جین خود را بر کس که تو قتل می کردی و حقیق با بد و قتل
 و الا این خواجه و عضا و کلاه همه نیمه بود و نه داشت و هم کس را که تو قتل می کردی با بد و اد
 پس حال خود چنان ساد که کسی فلان قتل بر تو پس دان بران هر چه برسد در شانده
 بود و تو قتل ترا سبک بود پس با دنا و پنج وقت و با زانو **فصل** در بیان
 که صد و با خلاص و نیت می باشد که بدان توابع پنج حاصل میشود مگر با عدد که صد
 نه اوج صد و نه که می قوتی که چنانچه او ده اند که یکی از آن که بر پیش سالی با بود
 شش می باشد و پنج و یک و ده و یک از آن ساق خود را برید و با یکدیگر می کشند و اصل
 پنج این بر شکلی قتل قالی بکول کرد بر واسطه و یکی فلان کس یا ده و دو کس و واسطه
 وجود بنا و ده پنج جین از پنج اجدها که او را نشان داد و بر شکلی برخواست و میان
 اقلل واسطه داشت و با ایشان برین چون واسطه کشیدم آن یا ده و دو بر سبک
 او را دیدم بری در غایت قوی و صدقا بر روی سلام کردم و زمان با وی نشست گفت
 اسم شما چیست پنج نام خود بگفت بر ده قدم پنج خا قیاد من که با هم و بعد از آن که بر کوی
 نظار کوی فرمود خوش باش که من بکار می زنم از آنده ام که تا درین نزدیکی چه می کنی از تو
 صاف شده است گفت از دست من چه برآید که تا شصت حضرت احدیت باشد گفت
 تو شکلی کن که من سرتی با تو بخوانم گفت البته تو صدقه دادی و از آنرا قبول کردی
 پنج صدقه از صفا بر واسطه تو صدقه تو قبول کردی و از آنرا قبول کردی
 پنج بر او اخلال ایمان گفت ای این سبکی را چنان طریقی اگر آنت که خود را آید
 حلال بر و دایم حاصل شده بودم و ذرا عیج داشتم پس سال گاهی دست بی داد

امثال

امثال جاتم م شدم که بوجون و نیت هفت جین شد و من امرای شد و حجت حاکم کرد
 شب هر قدر من در خانه طول خاطره و شسته شسته بودم تن گفت بر جین و چنانچه در بر روی
 نشان بکار دانی زنده عاقل شود بر خاستم و چنانچه در میان من و او دینی بود و بید
 طفلان داشت که بوی آن می گوشت بید که در آن کشت است گفت ای مردان بر حلال
 اما با شما هم است من حجت کردم که گفت سبب حجت گفت حال ما حق بی و الله که با کس
 کنت من و تو در آن من چند روز است تا چندی غمزه دیدم و به ملک است درین نزدیکی که
 مرد دیانم و با هم اندام آن حجت سبب و می خورد و تو در آن بود اشته و به یان بی کیم
 تا بنیم از آن حجت عاقل شویم این مقدار به ما حلال بود و بر شما حلال بود و من چون این
 بشنیدم که تو قتل را دینی می دانی و آن پنج جین برید و پنج و آن خود که از برای پنج جین راه نما
 بودم بر دم و بود و داد چنانچه نیت نیت داشت و دعا می چندی در میان من کرد از آنجا که
 بدان دانم فلان برین سبب پنج جین من چهل بر باد بصره ده اگر مرد تو چ است
 بر چهل بری چشم تو و ایا این صدقه یعنی پنجی می گفت ما هر چه از این صدای که در
 پنج نیم و نیم تو دانی و خود و مادایم و صد و صد و گفت و آنکه این صدقه چنان قبول
 کرده اگر تو اب سفید از پنج در دوان تو نشد و آنرا اخلال موسم بر سبک تو
 قبول کرد **فصل** در بیان پنج عید الله با هم و تفصیل عیاض و ارا نیم از هم
 بر عید الله عیاض که عید الله با هم که در اول حالی خواست که بگوید و طلای داشت و نای
 می کشید و ملک می شکلی می کرد سالی عزم کرد و دستش در ده شهر ذی الحجه هر
 شهر ده کشته عیاض دست مشغول بود و بنام می داشت و می که بیت تا سه روز و نه بود
 بر در چون آنجا بر می آمد بن دین بر روی ظاهر شد که است با داد چنانچه می وی کنت ترا چه
 کنت علیه السلام ای شکلی کنت ترا چه شد که است با داد چنانچه می وی کنت ترا چه
 کامرت با ساله داشت در هر شهری شربت و در هر دلی در دینی آن تن کنت با
 بر تو آنت و در تو آنت که اصال افق با نده عید الله تحب که کنت بی و دنا
 که این تن کی از او داشت بر خواست و قتل وی بیای او ده و کنت چون تمام شد
 ست برین تا تمام بخت می تمام عید الله کنت ای ما می نده و نده آن تن کنت ترا
 عیب بی آید انی کس که نماز پنج و پنج کدا ده و حق بید که کما می چون کدا ده

[illegible]

که شدند و نظامه کرد و اوسعیان را اندید و بحالت دشمن برآمد که اوسا کسب عیسی
 اوسه و بیاضی است از غم می برد و شد تا نزد حضرت رسالت آمد اوسعیان نظر
 کردند و هر یکی از ایشان را بخت برسد کشیده و در دگر و دگر کرد و پیش از آن که صفی را بدیدند
 حضرت حاجت آن خود دیدند و اوسعیان شوقین شستن بر جمال جهان آرا می حضرت رسالت
 می آمدند و سرافرازا و در می در می آمدند و هر همدیگر را می کشیدند و با کشتن با سر را
 از جای تا جایی می نمودند و بگوشت می دادند لا اله الا الله و اخذوا حفرا و حفر اوسعیان
 حفرا با شمشیر اوسعیان حفر شد در عیسی است یا رسول الله اوسعیان همیشه در
 میان محراب زده اند و در دوزخ دولت است و اوسعیان را در میان محراب است و در دوزخ
 که هر کس که می افتد اوسعیان را و امان دارد و او یک دشت و اطراف صفا می کرد
 گفت ای اجل مقتدر رسول الله با لشکر و عیاله آمده مسلمان شوید تا سلامت
 باشد چون خود و عیالش را بظرف گرفت و در بختید و دشت طبع آید تا آن ماه مسلمان
 شد و در محراب خدا و در غایت از وضع پس یک ساعت بعد از آن که در بعد از افق
 شد که هر کس که گماند اوسعیان رسد و در دواخان یا بدین که هر کس که گماند خود را
 در امان باشد پس حاجت بدید و اوسا هر یک از صفی حضرت می آورد و در دشت
 می شد و او یک دشت و در دشت خود را و دشت ای اوسا که مسلمان شوید که من بدست
 شما را پس اوسعیان جمع کردند پس در دشت که حضرت رسالت می آمد و با حاجت که در دشت
 بر سر می می افتاد و در دشت که هر کس که در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت
 گفتند یا رسول الله بدو می و ما می نشان از کین و دیده اید و در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت
 همان بگوید که و با بار دامن گفت که لا یرب علیک اللہ یعنی الله لا یقدر
 و حق است از این حق این حق و حق است و در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت
 پس خبر بیان ایشان بگفتند و حق است و در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت
 در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت
 ای اوسا که هر کس که در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت
 کعبه بود و هر یک از ایشان را در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت
 با حق است از این حق این حق و حق است و در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت ای اوسا که هر کس که در دشت

ایک ملک کا

[illegible]

که یکی از تو بدکاران حریفی را بخواب و بد و رضایتی بقیامت خوش داشت برسد
این خطاوت روی تو از جهت گفت از آب چشم تو که در هر گاه می نری پس و قطره
تا بپس آنت که بپس آب دیده و سوخته شد و خود که قطره چشم را دید
آنت که از جهت لقای که هر چه با یکدیگر می رفتند می گفتند که این است الله انرا بیان
کند و آنرا با بعضی دانستی که می گفتند که این خداوند است که می گوید و اگر در آن
که نشاء و سو و علاج آن نشاء و سو سی با دیگر و اکل در آنکه می گوید که بجز علاج آنت
بنا که علم او بین که الله تعالی انکلام رب العالمین و از احادیث که می گوید
آنت را خبر داده اند که هر چه که می بیند اینها بعد از صلوات الله علیه و سلام و تحیات
از ایمان بر مملکت بر می خیزد از مملکت که می گوید که هر چه که می بیند از ایمان
بعضی آید و بعضی از ایمان می بیند و بعضی آید و بعضی از ایمان می بیند و بعضی آید
و نام یک با ایمان که می بیند که از برای آن دو بسیار است که بعد از ایمان می بیند
بعد از خدای برستی و بی طاعت برستی آورده و بدان از آنهایی که بعد از ایمان
چون می آید که آنت است و طاعت و بیعت و کلمات که می بیند و بعضی از ایمان
بنای حق که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
بنای کیم آن زمان برای کیم که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
و مادام آن و استاد او را و از برای کیم که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
مادام آن را و بخوان اینها را با و کند و در هر حال اینها را چنان که می بیند
باشد که اگر چه با و حکم آسمانی را بشناسد و او که در آن هر چه می بیند
شکسته حجاب این چنانهاست که نشاء و سو و نام یک با ایمان که می بیند که بعد از ایمان
می بیند و با و توان آنرا که می بیند و آن که می بیند که بعد از ایمان
از کفر چنانچه می بیند و در هر حال اینها را چنان که می بیند که بعد از ایمان
بر و طاعت اینها را هر چه می بیند و در هر حال اینها را چنان که می بیند که بعد از ایمان
ما نشاء و سو و بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
است که کلا در حق می بیند و حق می بیند و معنی آن که می بیند که بعد از ایمان
خست و حجاب و یا است خلابی را بخلاف آن توانید و خود قبول نکند

با و

با و می دانست که راست است خاطر که اینها را می بیند و با و می دانست که راست است
چون دان و بر سبب این باشد که می بیند که راست است که راست است که راست است
آن کرد و در چنانها می بیند که راست است که راست است که راست است که راست است
او را می شناسد و اینها را می بیند که راست است که راست است که راست است که راست است
بنا می گوید که در چنانها که می بیند که راست است که راست است که راست است که راست است
نشاء و سو و علاج آن نشاء و سو سی با دیگر و اکل در آنکه می گوید که بجز علاج آنت
کند و آنرا با بعضی دانستی که می گفتند که این خداوند است که می گوید و اگر در آن
که نشاء و سو و علاج آن نشاء و سو سی با دیگر و اکل در آنکه می گوید که بجز علاج آنت
بنا که علم او بین که الله تعالی انکلام رب العالمین و از احادیث که می گوید
آنت را خبر داده اند که هر چه که می بیند اینها بعد از صلوات الله علیه و سلام و تحیات
از ایمان بر مملکت بر می خیزد از مملکت که می گوید که هر چه که می بیند از ایمان
بعضی آید و بعضی از ایمان می بیند و بعضی آید و بعضی از ایمان می بیند و بعضی آید
و نام یک با ایمان که می بیند که از برای آن دو بسیار است که بعد از ایمان می بیند
بعد از خدای برستی و بی طاعت برستی آورده و بدان از آنهایی که بعد از ایمان
چون می آید که آنت است و طاعت و بیعت و کلمات که می بیند و بعضی از ایمان
بنای حق که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
بنای کیم آن زمان برای کیم که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
و مادام آن و استاد او را و از برای کیم که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
مادام آن را و بخوان اینها را با و کند و در هر حال اینها را چنان که می بیند
باشد که اگر چه با و حکم آسمانی را بشناسد و او که در آن هر چه می بیند
شکسته حجاب این چنانهاست که نشاء و سو و نام یک با ایمان که می بیند که بعد از ایمان
می بیند و با و توان آنرا که می بیند و آن که می بیند که بعد از ایمان
از کفر چنانچه می بیند و در هر حال اینها را چنان که می بیند که بعد از ایمان
بر و طاعت اینها را هر چه می بیند و در هر حال اینها را چنان که می بیند که بعد از ایمان
ما نشاء و سو و بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان می بیند که بعد از ایمان
است که کلا در حق می بیند و حق می بیند و معنی آن که می بیند که بعد از ایمان
خست و حجاب و یا است خلابی را بخلاف آن توانید و خود قبول نکند

11

[illegible]

عبد. یار خان

[illegible]

2

!

عبد الله العلام

عندها معلوم شد آنرا در یکی از راهها و توبه کرد و پیش از آن که حق بدی در حق او باشد
توبه کرد و او خدا را از حق گرفت و در حق توبه یابی رسید که هر بدی بیعت
حق بدی سوال کرد که این را یا نه گفتی که گفت از کلام الکاتبین شود و بدام
که هر بدی بقدر حاجت و مراد انبیا و اولی و هر کس که بخواهد جواب بدهد
گفت و بهای جهان را بپذیرد و هر بدی را از حق انفاق کند که بگوید که توبه حق است
در جواب گفت حق حوری را بدی گفت و از آن گفت که از آن تو دنیا را می بینی
چیزی که در میان حق و بیای و جوابی که حق از جواب بدی بدست رفت حق طلاق و دنیا را
نبرد که هر کس که در حلال و حرام و بی غش است و در حق توبه که هر کس که در حلال
مستطوع اما با ما نیست **در بیان توبه** و هر طایفه ای که در حلال و حرام و بی غش است
در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
توبه او در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
که در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
حق می رسد و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
باید قضی می دهی تا هر یک را بر حق بیست و چون بقیه می و در حق می شود هر یک را توبه می
که بدیده اول حال جاری بود و در حق می رسد و در حق می رسد و در حق می رسد
و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
لن کا عود تو شد و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
و با هر بدی حق بیست و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
بگوید که با حق کشید که در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
و طلبت که از حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
آن نزدیک که در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
هر کس که در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
بگفت و حق بیست و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است
بر آن نزدیک که از حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است و در حلال و حرام و بی غش است

حساب این بین ایشان که در حق هر دو آن آید بکلی زنده و باطل دنیا بدین اثبات هر دو
این دو در حقیقت بعضی را با و بعضی را باشد و معلوم می شود که این دو کلمات شایسته بر آن است
و هیچ وجهی نیست که یکی نفس را وقت که در عقب یکی بیدار شود و بعد از که در کامش بی
پیش بر آن که غریب و آشنای دوست و اوصایان آن هفت و دهوا او شود و باید که آن را غریب
و ظاهر در **ماده علم** است و دانست که اولیا الله و اولیا خلق چه باشد بازه انداخته
یا نه انداخته و در آنکه علای طریقت در معرفت اختلاف کرده اند اما بسبب بختان نوی و
اینها هر دو را هم و در او طایفه و تقصیر و باطن و ابراهیم خواص و یوسف اسباب و حضرت مری
بنی حافق و بیای از مشایخ طریقت و همراهم و یوسف اسباب و یوسف اسباب و یوسف اسباب
و باطن و ابراهیم خواص و یوسف اسباب و یوسف اسباب و یوسف اسباب و یوسف اسباب
حضرت در آن طایفه و یوسف اسباب و یوسف اسباب و یوسف اسباب و یوسف اسباب
طایفه که گفت هر مادی و در وقت از دنیا بدین کلمات و در هر یکی از کلمات و در هر یکی از کلمات
که زبان باشد بختا فک که از بین گیرند و فیض و شخص بصری و در هر یکی از کلمات و در هر یکی از کلمات
جمله یک یاد گرفته ام و خلاصه در میان و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
خود چون غزلت که در آن اشعار سلامت یافت و چون از غزلت و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
و چون در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
یافت و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
یافت و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
و از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
تبع و جانی پس یکدیگر دست دارند و در آن کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
که از آن کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
سوداقت که در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
سایت من است که در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات
صحیح باشد گفت که این کلمات را باید که در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات و در هر یک از کلمات

[illegible]

[illegible]

بسم الله

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

خدا تکالیف بشری علی بن ابی طالب و درود و بیعت را بابت اقامه بر سید سلام کرده و تالیف
عجز و اجتناب کرده و ادا را بشارت و سقوت آن ایاری و ایا و اودا و بی خود و عاقبت
بِس عَبدِ اللَّهِ یَسیدِ الْاَکْبَرِ ای کبای و بدین نام عیالی سخن آن ایاری چه می گفتم که ما را
درد بدیدی و بیا و ما می بود مدتی شد ما ایسان می ده کار که ام می کند که ما را سال ایسان
می خواهد که عَبدِ اللَّهِ بدانت که ما را می بدانت گفت چون من بابت حق در پیش داد ما
بودی گفت نه بدرد کم که کوفتی من داد و من از آن به سر خوشی ادا می ندیم و را نزل و نزل
از دست من در پیش حق بود و هر و من ای نام کم که می برضای ایشان بود که می ای برضای
بود و بی سخن ای نام ای برینما کردی و من ای سخن بابت که دوام می بود و خالی اگر ما بریدی
بود و ای نام که می بودی و ما ای نام ساخته نه بدین ایست و در کوفت و بدین خدایت
کوفتند ای سرگشته و بدین و در او بدین که ای سخن ایست و بدین نام می گفتم و ما ای
حاصل کردیم ما بد و نه از آن نام بدیم و یک ما بدیم و بدین سر بر سر کس می بدیم و بدین کس ای
ایان و نه خالی ای بدیم و بدیم خالی کوفتی ما بدیم و در و خالی کوفتند ای نام که
خدمت بدید و در و ای و بدیم و بدیم خالی شد و من ای نام بدیم که خدا کردیم آن نام که
این سخن بابت که ای نام که در او است و بدین نام که بدین است و بدین نام که ای نام که
میگردد گفت نه ای اسم که ای نام که بدیم ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
بدیم و خدا ای اسم که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
میگردد گفت نه ای اسم که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
بها را نزل و بدیم و ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
خواجه نام صوفی ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
بر سر ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
کر و ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
تالی ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
فضل خدا ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
نویای ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که
علیه و سلم صوفی ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که ای نام که

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۵۰

محمد درویش اسم الوصی

محمد

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

بشود و ندک هر تنی ان قوم بود و ندک تعالی و حق و ندا و می علیه الصلوة والسلام که ایشان
بگویند که آن ده بدید هر دو تن اند و توین از ایشان را اما بعضی که گفتند که آن ده تن یک
تنه است که از خود گوید
و دانستند و از گفته که صاحب جمال بود و زنی از جوانان کاکی خانه و فرستاد و نظر بر او
انقاد و نشان دادند و گفتند چون راه استاد و نظر که جوان را با حق خود دیدند که
بسیار سخن از این گفتند بود و فراموش کرد و دانستند استاد و دانشمند که راه دیده است
و عایشه شده است که جوانان دست منسوبی چون که راه داد و وطنی نهاد و فضیلت
و جوانان هیچ کس را در هر دو گفتند که بر حق نیست برهان کرد که راه را زانکه در آن
شد و چیزی بر برهانست و معادله آن جوانان را در هر دو کرد و گفت کوی تا با چه رسیده است
که در هر دو خودی جوانان یک است و گفت در هر دو خدای یکی را در هر دو و عایشه شده است
که راه که گفت و پس روی کرد که است که این که با آن زمان را نمی توانم که راه
نمایند و در آن طاعت بعضی را نهاد و محبت و پس عاشق این ده تن جوانان را چنانچه دوست
پس نباید که گفته ای حق گفتند چنانکه گفته اند **و سرخه** که باقی جمع سخن
و در هر دو سخن یکی بر یکی میجویند **چون** هر یک که بران است هر دو در هر دو گفت سبای شکایت
نمای یکبار است و این هر دو را در هر دو باید و اما این معادله و معنیه و در هر دو که از این
الفاظ و الاثرین و بعد از این الحظیر و در هر دو که هر دو **و این**
هر دو که این معنی در هر دو باید و عایشه سخن میگوید و بعد از هر دو و اما در هر دو که این
خود ما چنین و خواهد و این اشاره را در هر دو هر دو که هر دو دانند و اما در هر دو که این
خود و کوی قامت را در او در هر دو سخن یکی و عایشه که با آن که با خود که از این
بود و نشان و چون راه را دید و یکبار و با آنکه با خود که از این
و دیگر چون در عالم از اینان ضعیف و ضعیف بود و کسی از خود معنی را از این که در این
وقت حق سخن را در دو عالمی و کوی را و عایشه را و اما راه را در هر دو که این
باطن را در هر دو سبای است که هر دو که با خود و با یکسانه و در هر دو که این
بر جای که است از سبای گفت و خواهد که است و دیگر در هر دو که این که در هر دو که این
و در هر دو و اما های شکایت بر هر دو که این که با خود و با یکسانه و در هر دو که این

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

کفت و سرش پیش من فرست پس نامه هر که داری و دو چون بر من آمد آن مرد خود
گفت امر در خلائی که فرام آید به من بدست خود فرست پیش فلان غلام که جزای من و عهد
دادم که بنام آن خود و حسن زیاد شود گفت چرا باشد غمی که بر ما دارد با حق
که این غلام که در دست من فلان را بدین مختار و راجع نمائید که بداد او آمد بدی را
نما فرموده دست او زد و پیش آن غلام رفت چون دهنم را فکده و بغی آنکند اما
فرموده است که تو را بکشم و سرش را پیش او نهاد و پیش رفت و اندک راه رفتن پس سرش
رجوع را نمائید که گفت در زمان ملک مصر ما شد و بدو بگفت و سرش را پیش نهاد
فرموده بداد او شاه سوختن او را دیدی چه کرد و در دگر چون او را خواستن شد و بقاء
همان سخن گفت که با دلهام گفت آن نامه را بدو بگفتی گفت فلان کسی از من پیش
بخشید و گفت او در میان تو حاضر کن آن امر و گفت من هر که از این بگفتم با او
پس بجای آورده شود که با من می کردی دست در میان تو نهادی گفت او بداد بر
بدو بخارزد من آمد و در صحنه نشاند و برپا کرد و بگفت که چه کرد و من از آن خود
در استیاء تمام نماد که آن را بر بداد و دهان و پیش آن را بگفت
عظیم خود شد و فرمود و بدی را بگفت و تو بدست غلام نشستی پس
غنی فوری تا مردمان را بدو باشد و الله اعلم **و حقا آید** که غنی
خود حسدی بر مرد دویی با غلام خود گفت ترا کای می فرماید اگر بجای آوری آن
مرا داد و سویی گفت چیزی با بدو که شب غلام را به راه خود می آورد و در گذشت
انجامش پس خود که از آوری غلام خود غرض ازین چیست گفت من خواهم که او را
و مالش بدهم و بداد او را بگویم که غلام خود را که نشان او بر خود او را بکشد من
فعلی بن عمر را بگفت که فلان را بجای می آید که در خود خود که من غلام از جهت
خود بگویم که در میان راه آن را بگفت داد که بدو بدست من دوز و بدی را که
بلی که با بدی بگفت و بدی را به جوش که در آن نماند شود و خصصا کند پس بدی را
از خواست خود در تنه بدی غلام بدست گفت اینجا چیزی که تو خواستی مرا داد
و من اینجا آمد و گفت تحت آزادی بنار و نماند غلام سوخته خود که او خود را داد
گفت آن بدی چنین است او را از بدی که بدی را خواست بدی را و بدی را که

مرونی است

[illegible][illegible]

عزیز دوستی

[illegible][illegible][illegible]

آیا وریف گفتم بی خود بود و دنیای او را قصه های حق برین نمودند و در دویم ملک
شام بخت نمود و در سوم ملک کسوف نمودند و در دهم که برین سخن خواهد بود و
از آن است من و درین چند خبر که در آن کتابی که در میان عربین است از ایشان
من شده و خندق نام دارد که یکبار و در مکه بنی قریظه بود و بنیت
بر آن رسوا و یاد بود پس چون خندق در آید و بنیت رخ و در آن یک
دو گشتند و چون گفتند بشد بفرزانی بی کسی که با او حاضر بود و فرزند
عبد و که از ایشان را که بود با چندین که خندق بنی نضیر را اهل او بنی نضیر
بر آن است بانی بر او افتد و چون گفتند و فرزند او را کشند و باقی
یک خندق اما در مدینه بی حق و عظم بود و میان قحط و خندق خندق که
الله تعالی آن را غنا کرد و شد و آنگاه مسیب الاشیاء بی واسطه است
شعب بن مسعود از آن گفت که در میان بود و حضرت رسالت آنکه در میان
و گفت یا رسول الله خود آن را از اسلام بنی نضیر انداخته شد که در میان آن
قوم بنی که یکدیگر نفری را از آن فرمود که شما که در میان خندق با یکدیگر
شد **الحق** حدیث بود و در هر یکی که توان این فکر را از یکدیگر من
مسعود آن شب از مدینه بیست آمدن بود و بی درجه و گفت که
و از آنکه که راه است تا من و شما و بی و از آن ایشان که گفتند است که
و از آنکه این که از هر نام دواموس آمده اند و از هر دو که گفتند و در میان
عرب سفرهای کشید و اگر شما ایشان را کشند و از آن خود و در میان
دست خود و فکر و او را که شما و شما که آمدن از هر یک که از آن
بگفتند که راست میگوید طریقی بود و گفت پس تو پیش رفتی و بی نظیر
خدا این خواهد بود که از آنکه خود آید و بر شما واقف بود و در میان که از آن
از این سخن با تو از این که گفتند تا در خانه خود میثاق و با لشکری که در
شوی و از این که گفتند که هر یک که از آن کشید و از آن که کشند و از آن که کشند
بر کشند و از آن که از این ایشان که گفتند و از آن که کشند و از آن که کشند
بسی بر آن قریب است که من سخن معلوم کرده ام اما بعد که یکبار شوط اند

او را که اندک بود و اما ندان و او بیادش در فصلی هست آمده که شیعیان علی
و فاطمه را کشته و خانی و دیان را بقتل رسانیدند و بطاعت کعبه می کردند چون از کربلا
فاتح شدند و با یاران کشتی را برادر کرد که یاری کرد و او را گفت ما با شما هستیم
و خانی و دیان را رسول خود را بپشت داشت و پشت قدمه امین و ندان و یاری از کربلا
حیث این بفرمانی متفقان و همودای فرزند زین العابدین از حق کاتب بنی کربلا استقامت
کرد که استقامت می باشد از آنکه خود فرموده که اینجا عظیم الصلاة والسلام از کربلا خود
این اقامه را کافی را جای خود می جان بدیده تا خود را از کربلا بدیده می باشد از کربلا
عظیم امین می باشد و در آن مقام غریب می باشد که کربلا بدیده می باشد از کربلا
آخر فصلی که در کتب می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
کعبه حنیفی که در کتب می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
بیان می باشد از کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
استقامت الله العظیم و از کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
فصل استقامت که در کتب می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
امیر المؤمنین می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
تا شش بود و کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
رجل الله که در کتب می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
گفت از کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
استقامت من الجبر و ام حکم تا مردم و دنیا متوجه است که کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
امیر المؤمنین علی را بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
تا شش بود و کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
که در کتب می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
کی از کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
برای کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
نقشهای از کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا
است کربلا بدیده می باشد که از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا بدیده می باشد از کربلا

[illegible]

خدا یغالبی بانموده که گفت مرا عزیز کن و این بدان کردی پس که مرا بودن من
 بهرست و رحمانی که محل سال قتل پیغمبر بود و من گناه ندیدم **نقل است** علی علیه السلام و
 السلام من یبایع فی ثوبت صفت و یبایع صفت و یزاد کرمها و ثوبت و ثوبت
 باشد ایشان باقیست و السلام کردت و دعوی خود را چرا دیده است و چون
 شده آید گفتند ما نیست و درخ شیده ایم از تن چندی که بای حقین گشته ایم
 علیه الصلوة والسلام و عافو گفت ما بخدا ایمان کردیم از این منی گشته
 سرست من دیگر بدان ایشان صفت ترسوا که که شما را چرا نموده است
 گفتند ما صفت نیست شیده ایم از ثوبت آن حقین شده ایم دعوی ما بخدا ایمان
 می خواهیم و امید ایمان و ادما ایشان را بر هر چون باری دیگر ثوبت همه و صفت
 از ایشان صفت تر چنان می شود که کلفت علی نباشد نگاه بان حال و ای افتاده
 سلام کرد و بر پیدما را چه شده است گفتند ما حق می ای خواهیم منیست غرق بار
 چنان دیده بودی برای غیر او ندانیم این کشفیده کرده اند بر من علی علیه السلام
 و السلام بکرمیت و می گفت ما بخدا ایمان از همه دستان خود کردیم و ایشان را
 یسار شد و از حق نیای و دستان خود را دست می آورد و نفسی سوده پس آورد
 اند که علی علیه الصلوة والسلام و دیگر از یقینان خود این خود بهر حالت سفت
 انکار که فرستاد و یاد شاه انجامیست بدست بود و دست من چنان بدست تو شد
 این می و بنا مدت بحال کشتی می یافتیم و نفس منیست با دشمنان و با دشمنان
 گفتند ما دشمنان خود را سوار خود می داشتیم و تمام منیست این بدست تو رفت و تو هم ترا
 دعوت بخدا می کنیم از آنچه در دست و دلت می آید ایمان را که کردی و ندان برود
 و علی علیه الصلوة والسلام از آن چندی است که دیگر از اخصا صحن خود از عقل نشان
 فرستاد نام او را چون بود و در حدیث ثابت عاقل و منیست که بود چون الحاد پسند خود را
 بجهت حق از آن حیل ن یابد و شاهدی و خبر اظهار دین نکرد آن آن جماعت
 عظیم معتقد بود و دست و عقل مرا می رفتی گشت بدین ابراهیم نظر با دشمن
 رسانید بدو به اظهار دین می کرد و با دشمنان را چنان بجهت او حق را
 که مکرر می رفتی ثوبت سزونی او را بحال افتاد گشت و در پی و حقن مدت الحاق

دست بزدنی باز نهاد و دست خود را آتش نهاد و تابوست **نهار** که یکی از بناد
تجاس آنکه در صومعه راه میزد و در حق خود را بدیده میزد که در مسیحا ای از صومعه در
نهاد و بتبید و حواس که باز کرد و گفت ای ای معصیت کرده ای مرا می بین زها
که در تمام آفتاب تپاه شدند و از وی عبادت و سجده می کردند بابت که
بیکه در آن عذاب تقوی عیب کرد که در حقش سجده می کردند و تا وقت که گوید که
در خلعتی نامی که در آن راه می رفتیم و در حق خود و تمام خود که از آن پس همان
تجاسی آن خلعتان در یافتند و در میان سجده و این الهیسم و دعا الهی که که آن را
مستجاب بوده و در حقش سجده می نمود کرد شصت سال بود و صاحب کرد بابت
یک هزار و پانصد روز و گفت آه اگر من روز یک گناه کرده باشم و در میان
من چون خواهم که در آن شد گناه کرده باشم از آن پس حق تعالی می نمود
و چنان بداد و طاعت حق تعالی می کرد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
می داشت شخصی را بدیده خود را بر وی یک کم از صومعه بود و می گفت ای در
سب من خواب غفلت در روز چندین طالع سوال نمود که چرا از حق تعالی می گشت یا در
نقض من در حق تعالی می گشت و من از خدا می ترسم و فرمود حق تعالی می گشت که در حق
آسمان می گشت و از خود حق تعالی یا خدا که بانه تا حق تعالی از برای تو که بنده را بپند
از تیر من چه می گشت یا هر خود پس روی مرا که با حق تعالی کرد و فرمود داد خود را و
که می دید حق تعالی می گشت که بر ما دعای کن پس بیکه داد دعای کرد فرمود
هم را بدید و دعا می گشت یا خدا یا همه را پس او دست ثابت نگذاشت و در و تقوی
نمود و ایشان که در آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا خدا یا دعای
که گفت یا شد بنده را و اوجا و بیکه آن او گفت یا خدا یا گفت یا خدا یا حق تعالی
که از آن خداوند آن دعا را بفرمود و بنده را یا خدا یا حق تعالی که در آن وقت
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گشت یا خدا یا حق تعالی که در آن وقت
موصیایان بدید که بیکه و بیکه حق تعالی را بفرمود و بنده را یا خدا یا حق تعالی که در آن وقت
گفت که حق تعالی را بدید که بیکه و بیکه حق تعالی را بفرمود و بنده را یا خدا یا حق تعالی که در آن وقت
که گفت که حق تعالی را بدید که بیکه و بیکه حق تعالی را بفرمود و بنده را یا خدا یا حق تعالی که در آن وقت

یوی خجند و بیفت دوندیاری فضیلت او بگفت چمن حیات رضی الله
 و آنچه درین اوسن را باز دیدم که دبا اهل عراق را که در قفسه و اندر کس
 نشان اونی رسیدگی کت در کماز و عبادت او دیدم که حصار نمازی کرد
 بران نشان ترکت و او را بدین وجه انداخته تا خشک شود و وضو خشک
 مودود بنایت صفت خجند فکرمه اسخون او بدین شد و در وقت
 از وی نباید رفت و سلام کرد و جواب داد و خواست تا وضو را برسد و در
 نیک داشت گفت رحمک الله ای ابن ابراهیم گفت و کرد بدین ست و او بدین
 کت گفت خجند ای ابراهیم بن حیات جولای بدین کت ترا نشان دین
 و اوقت منی الله عزت و جودن نامدن و بدین نشانی و نشانی ما و
 گفت بنای العلیهم الخیر انک به چمن انعام و بدین حصار و در وقت خجند
 برین حرات قدمودان بخت نیا کرد بدین حرام که در روانیت که در وقت
 حدیث برود بکنایه که هر اخود خجند کت بدین ای بدانم گفت ای ابراهیم
 فکان یمن حرات انان و فی وقت دست من برفت و گفت اعود الله
 الشیطان الرجیم و بنای ابراهیم و ان آیت بر خواند که و ما خجند
 السموات والارض و ما بینهما لا یحب منا خلقنا فی الاصل و لیکن انما
 لا یسئلون ان یوم الفصل مقادیرهم المجمع و لا یسئلون ان یوم
 فیما ولا یسئلون الا من رزقهم الله انما یسئلون ان رزقهم فیما
 انما یسئلون ان رزقهم فیما و یسئلون ان رزقهم فیما و یسئلون ان رزقهم فیما
 حیات که کار خجند که گفت تا بنای ابراهیم و انما یسئلون ان رزقهم فیما
 گفت برین کت خجند بنایت با یسئلون ان رزقهم فیما و یسئلون ان رزقهم فیما
 وضو خجند گفت ای ابراهیم بن حیات خجند فکرمه اسخون او بدین شد و در وقت
 خجند که برین دار و کما یسئلون ان رزقهم فیما و یسئلون ان رزقهم فیما
 بنای حیات فضیلت مراد و ادم و فیما و یسئلون ان رزقهم فیما و یسئلون ان رزقهم فیما
 علیهم المجمع و ان کما یسئلون ان رزقهم فیما و یسئلون ان رزقهم فیما
 و قات که و ابراهیم بن حیات که خجند فکرمه اسخون او بدین شد و در وقت

[illegible]

کرم در مصالح تحت پانتم شیخ باز در میان آن چرخ رفتند تا از مکتب او در آمدند
 طفل را باز زنده نه پس در میان آن زنان ادوی کرم سپید شد و خود که آن تنفس و
 کز این طفل دیدیم از بدین کار نه بطلب و همی است بلکه تا حدی است که
 کار خود او بداند و به علت کار کردن در بعضی جوانان آن کار و در بعضی کار
سند صحیح **باب** در آنکه او که لایحی از آن جوانان خود بر تنی صاحب خیال
 عاشق شد و به هر طریقی پیوسته روزی در میان دو دیو و دیو و شکل خود را بی
 کرم بر تنی از خودی نوی سوزم و آن را به هیچ کس نگفتند و رفتن بیغنی الیه
 ملک شرم نه آن گفت سر منیا خود را آوردی ترا خود را سالک من چیزی نیست غم نه آن
 هزار حسد است از من و بیانت خدمت کند که چرا که از ایشان در تنی آنی بود که
 دل آن مرد بر من و او را در تنی آنی است و رفت آن تنی منی خدمت غم می
 ترس و او را در تنی شرم و غم و بی غم **سند صحیح** **باب** در تنی آن و در تنی
 که گویند خود شرم ساری هست **و** آن جوان چون این سخن شنید خود را از
 حق عظمی دست داد و وقت کرد و از پیش تنی آنی رفت و از غایت تنی
 سرگشتی خود را در تنی گویت و می بیند در آن میان تنی رفت تا که بر تنی آن
 رسید و با تنی رفت که می بیند و در تنی آنی بود تنی آن ظاهر شد و از تنی
 بیانت شد و او در تنی آنی ملک بود پس از آن یار را بدستار پاشد و کار
 در دهن آنی رسید و آن تنی که تنی من حسنی در دهن پس هر که بر تنی رفتند تنی
 اجب آن تنی آنی رفت تنی آنی جوان خدای بر تو که تنی کوه که آن تنی
 احاطت دعا می توانست بر تنی آنی خود در تنی باو می رفت تنی تنی تنی تنی تنی
 هر که آن تنی تنی آنی آن تنی سحر می کرد تنی آنی آن تنی آنی تنی آنی
 و این تنی تنی آن تنی آن تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی
 اهل نیست که در تنی آنی او در تنی آنی که در تنی آنی تنی تنی تنی تنی
 که در تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی
 اندام به مقام خود و در تنی آنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی
 دیگر در تنی آنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی تنی

[illegible]

حسب قیوم و حکام الله من یا ایها صبی که اگر معنی حق را بدانی و اگر...

نورانی

تدبیر نماید تا نگردد و لطف بفرماید و قطعاً از هر عقلت و لطف فرماید...

در جواب برادر و در جواب این فتان باید که ظاهر و باطن خود را پاک کرده اند و...

انجمن

احقیقت فتان را نیست که بر کاغذ نوشته اند بلکه بر مثال روح و حسی است و...

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

عَلَّيْكَ مِنْ قَبْلِنَا دَيْنًا وَنَا وَلَا نُحِبُّكَ مَا لَا طَاعَةَ لَنَا بِهِ وَلَا عَفْوَ عَنَّا
أَعْبَدْنَاكَ وَأَعْبَدُوا أَنتَ مَوْلَانَا فَاتَّقِ نَارَ الْقَوْمِ النَّارِ قَبْلَ حُجُوفِهِمْ
عَصَاكَ أَنْ تَبْتَغَ قَوْلُنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتُنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ ذَلِكَ رِجْهًا إِنَّكَ
لَسْتَ الْوَهَّابُ دَيْنًا إِلَيْكَ فَاتَّقِ النَّاسَ لَوْلَا دِينُكَ فَيُؤْنَسَ اللَّهُ لَا تُحِبُّكَ الْمَلَائِكَةُ
دَيْنًا أَصْنَانًا مَا أَتَيْتُكَ بِمَنْ يَتَّقُكَ كَمَا تَقَى كَمَا تَقَى النَّاسُ مِنْكَ وَكَلِمَتِي عَلَيْكَ
ذُو قَبْضَتَيْنِ أَمَّا قَبْلُ مِنْ قَوْلِنَا وَيَتَّيْنُ أَقْدَمًا وَأَتَقَى نَارَ الْقَوْمِ الْخَالِفِينَ وَكَلِمَتِي
دَيْنًا مَا حَسِبْتُ بِطَائِلٍ بِحُكْمِكَ قَبْلَ عَذَابِنَا دَيْنًا مِنْ نَدْحِ لَنَا
فَقَدْ أَحْزَنُنِي مَوْلَا الظَّالِمِينَ مِنْ أَتْقَانِهِمْ نَارًا أَتَانَا عَيْنًا مَلَأَ دَيْنًا دِي
الْإِيمَانِ أَنْ أَمْرًا بِحُكْمِكَ عَقْلًا دُونَنَا صَغِيرٌ عَيْنًا سِنًا وَتَوَقَّاتِ
حَالٍ لَوْلَا دَيْنًا أَتَانَا مَا وَعَدْنَا عَلَى رِسْكَ وَلَا حُزْنَا نَوْمَ الْعَصَاةِ إِنَّكَ
لَا تُحِبُّكَ الْمُعَادِي وَهَضَمْتَ الرِّبَّ وَتَنَا مِمَّنْ كَرِهَ اللَّهُ الْمُحِبِّينَ شَوْهَدًا
وَيَسْأَلُ دِيكَ عَوْدَ عَاقِلٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَنَا طَعْمًا أَفْصَا وَأَلَمَ
بِعَيْنِنَا وَتَنَا لَوْ كُنَّا مِنْ الْحَاسِرِينَ وَكَلِمَتِي مُوَيْ عَلَى الصَّلَاةِ
الْإِيمَانِ دَيْنًا لَا نُحِبُّكَ فَتَقَبَّلْهُ الْقَوْمُ وَالْمَلَائِكَةُ وَنَحْنُ بِمُحِبَّتِهِ مِنَ الْقَوْمِ الْخَالِفِينَ
فَصَبِّرْ دِيكَ وَدَعَايَ فَيُؤْنَسَ دَيْنًا أَنْ تَبْتَغَ عَيْنَانَا وَدَيْنًا الْمَسِيرَ
دِيكَ وَدَعَايَ وَفَصَبِّرْ عَلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ دِيكَ تَدَابُّسِي مِنْ إِلَيْكَ
عَلَّمَنِي مَنْ تَنَا وَجِلَ الْأَحَادِيثِ طَائِلًا السَّوْأَتِ وَالْأَرْجَاءِ وَلِي قَالِدِي
وَالْأَصْفِ وَتَنَا حَقِيقَةً وَأَلْفَافِي وَتَنَا دِيكَ وَدَعَايَ وَنَحْنُ بِمُحِبَّتِهِ
دَيْنًا أَتَانَا دِيكَ وَدَعَايَ لَنْ أَمْنًا مِنْ أَوْفَانَا وَتَنَا دِيكَ وَدَعَايَ وَنَحْنُ بِمُحِبَّتِهِ
الْبَصِيكَةِ وَالسَّلَامِ هَبْ أَتَانَا بِمَنْ يَتَّقُكَ كَمَا تَقَى كَمَا تَقَى النَّاسُ مِنْكَ وَكَلِمَتِي عَلَيْكَ
فَيَقْبَلُ قَوْلِي وَكَلِمَتِي عَلَى رِيشٍ مِنْ عِلَّةِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَتَنَا لَوْلَا دِيكَ
مَوْلَا وَأَنْتَ حَقُّ الْوَارِثِينَ وَكَلِمَتِي عَلَى نَوْحِ عِلَّةِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ دِيكَ
أَشْلُو قَوْلًا مُنَافِعًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمَرْبِيِّينَ وَكَلِمَتِي أَتَانَا مَا عَقَلْنَا وَأَرْسَلْنَا
أَنْتَ خَيْرُ الْأَرْسَلِينَ وَكَلِمَتِي هَبْ لَنَا مِنْ أَوْفَانَا وَهَضَمْتَ دَيْنًا ذُو قَبْضَتَيْنِ
وَأَجَلْنَا الْفِتْنَةَ مَا مَادَّ دَعَايَ سَبَّحْتَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَدَعَايَ وَنَحْنُ بِمُحِبَّتِهِ

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

مختار

[illegible]

—

و پیرامون بسیار بدیدیم و نه بعد از آن بسیار بیاد و نه در میان اینها
و آنچه بر نه تا به صحت بعد از آن خاکستر و چش که در هر یک در به بهشت بروند
چون در آن قطعه عجب برآمد و در کوشه دشت و شب که آن کوه بسیار بود و در آنجا
چون خواب دشت بحال همچنان آرای حضرت در حالت صلا الله علیه و سلم و بدیدیم
یا ابا عبد الله در چه عجب مانده گفت یا رسول الله کی با وجود چند تن سال کنی
و من چنت بریزد که می بریزد میان صحت فرمود بدانکه حق تعالی علی بن علی
شایع می کرداد چون این را در ده است به وضو نماید و سجده و در هر شب
بسیار از عهده شسته باده بخوابد و آن بود که در میان قوی می شود و مکرر می شود
و در هر مقام لا یجوز و شاکر او و من چنت مکرر می شود و در هر مقام لا یجوز
هر دو موطن موجب قاضی باشد که نمازیده بداد و در میان که عبادت و طاعت
خاصل از هر خدای تعالی با بدید که در وقت از هر انکه در میان او را معجز و مکرر و
صحت صلا صحت چنانچه بشیر علی و صلی ای ابن عثمان قطره در بین دادند و این کلمه
است که هر دو در یک با یک بیت مکرر می کنند که هر کس که این معنی از خلق می خواند
در میان دنیا شست و بشیر که در یک فقره یا الله و اگر آن نفس خود این تا باشد
تا از آنکه از چشم خلق بر بسته داد و در هر دلهای شب هفت باشد که شمع جید بود
در حقه الله علیه را در خواب دیدند و از سوال او پرسیدند فرمود آن همه عبادت تعالی
غدا و آن همه اسادهای دنیا که در راه طاعت پان که در هر صبح بخوابد و بیدار
الا دلمی چند مان که در هر دلهای شب که داد و پیرامون آن می رسد و این معلوم
می شود که با وجود آنکه بسیار دشا و او چندین خلافت بمقام کمال رسیده است
می فرماید که **انما الله انما الله انما الله** که از نظر خلق پنهان بود که به کارهای
آنها پس در اخلاص باید که بشود در کتاب حکیمه الا و لایا آورده اند که در یک وقت دو
پیر صلی داشت شب را در وقت که در هر یک و در هر یک و در هر یک شب طاعت می کرد
چون مادر و قاتل کرد و شک بدیدم که با یکدیگر گفتند یا مادر و قاتل مادر را
فرست که پس هر یک نیم شب طاعت می کرد و در هر یک با هم و قاتل کرد این جوان
دنده دل کش ای نفس این زمان که از آن تو افتاده پس همه شب عبادت کردی و عبادت



بر ما مهر دارد

